

چالش‌های ترجمه آیات متشابه‌لفظی مفرد در قرآن کریم (موردکاوی: موارد ناهمگون به لحاظ اسم و فعل یا نوع فعل)

کرم سیاوشی^{۱*}، سمیه سلمانیان^۲

۱- دانشیار گروه الهیات، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

۲- دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث، دانشگاه بوعلی سینا، همدان، ایران

دریافت: ۹۵/۲/۳۰

پذیرش: ۹۵/۷/۲۷

چکیده

قرآن کریم مشتمل بر شگفتی‌ها و زیبایی‌های بی‌بیانی است. حوزه بیانی و ادبی قرآن کریم بستر بخش عمده‌ای از جذابیت‌ها و برجستگی‌های آن است. بخشی از این زیبایی‌ها در قالب آیاتی ارائه گردیده که هم به لحاظ موضوعی و هم از لحاظ اسکلت واژگانی با هم یکسان‌اند و تنها در حروف یا واژگان اندکی ناهمگون می‌باشند. قرآن پژوهان از این امر با عنوان "متشابه لفظی" یاد کرده‌اند تا با اصطلاح "آیات متشابه" که در حوزه علوم و معارف قرآن مطرح است، پوشیده نگردد. از جستارهای شایسته‌درنگ درباره این‌گونه آیات، ترجمه آن‌ها به زبان فارسی است؛ چه ظاهر مشابه این دسته از آیات، گاه موجب لغزش مترجم می‌شود و بدون توجه به ناسازگاری اندکی که در واژگان این آیات هست، دریافت یکسان و در نتیجه ترجمه مشابهی از آن‌ها ارائه می‌گردد که این امر کاستی ترجمه را در پی دارد. در این پژوهش که با رویکرد توصیفی و تحلیل انتقادی صورت گرفته است، برخی از آیات متشابه لفظی مفرد، از نوع موارد ناهمگون به لحاظ اسم و فعل یا متفاوت از نظر نوع فعل مورد توجه قرار گرفته و در کنار تحلیل چرایی تشابه و تفاوت موجود در میان آن‌ها، ترجمه‌های ارائه شده از این آیات، توسط مترجمان قرآن (آیتی، خرماشاهی، شعرانی، فولادوند، قمشه‌ای، مکارم شیرازی) واکاوی شده است. در بررسی این ترجمه‌ها، روشن گردید که در بیشتر موارد، مفاهیم آیات مورد بحث، به درستی و استواری برگردان نشده؛ لذا نگارنده برگردان دقیق‌تری از این‌گونه آیات را پیشنهاد داده است.

واژگان کلیدی: ترجمه، قرآن کریم، متشابه لفظی، متشابه لفظی مفرد، نقد

۱- مقدمه

از مظاهر اعجاز بیانی قرآن، تشابه شگفتی است که میان برخی از آیات آن وجود دارد؛ بدین سان که دو یا سه آیه و گاه بیشتر، در بیشتر واژگانشان با یکدیگر شباهت دارند؛ لکن در برخی از حروف یا الفاظ، اندکی با هم متفاوت هستند. این تفاوت‌ها در قالب قواعدی همچون: ابدال، افراد و جمع، معرفه و نکره، تقدیم و تأخیر، ذکر و حذف و... می‌گنجند. با دقت در این آیات در می‌یابیم که هر کلمه متفاوت به بهترین شکل و به‌درستی در جای خود به‌کاررفته‌است؛ به‌طوری‌که امکان جابه‌جایی آن با واژگان همسان دیگر وجود ندارد.

میزان درستی به‌کارگیری واژگان در آیات متشابه لفظی به‌گونه‌ای است که گویا هر لفظ برای همان مکان می‌باشد و هرگونه تغییری که در اسلوب این آیات ایجاد شده از روی حکمتی می‌باشد. این امر با دقت در بافت آیات در پرتو علوم بلاغت و نحو و... بدست می‌آید.

هرچند گویه متشابه لفظی از دیرباز مورد توجه قرآن‌پژوهان بوده و از جنبه‌های گوناگونی ظرافت‌های آن را کاوش نموده‌اند؛ لکن پژوهش‌های مستقل اندکی به بررسی اختلاف بین آیات مشابه لفظی و بیان حکمت‌های ناهمگونی‌ها در میان آن‌ها پرداخته‌اند.

از جمله این پژوهش‌ها کتاب "درة التنزیل" نوشته: خطیب اسکافی و "البرهان فی متشابه القرآن" نوشته: کرمانی و "ملاک التأویل القاطع بذوی الالحاد و التعطیل" نوشته: احمدبن زبیر غرناطی از متقدمان و "خصائص التعبير القرآنی و سماته البلاغیه" نوشته: مطعنی و "التعبیر القرآنی"، "أسئلة بیانیة فی القرآن الکریم" و "بلاغة الکلمة فی التعبير القرآنی" نوشته: سامرایی از معاصران را می‌توان نام برد. هرچند فضل تقدم در این علم از آن "خطیب اسکافی" است؛ اما بارزترین شخص را در این علم در میان قداما "ابن زبیر غرناطی" و در میان معاصران "سامرایی" دانسته‌اند.^۱

برخی از مفسران نیز در موارد اندکی در ذیل آیات مرتبط، به بیان چگونگی این اختلاف‌ها پرداخته‌اند. به‌علاوه با بررسی اجمالی ترجمه‌های ارائه شده از قرآن کریم به زبان فارسی درمی‌یابیم که بیشتر آن‌ها بدون توجه به این تفاوت‌ها، ترجمه یکسانی از آیات متشابه لفظی ارائه داده‌اند! حال آن‌که می‌بایست دقایق تعبیر کلام الهی در ترجمه منعکس شود تا از رهگذر آن، خواننده، ارتباط بیشتری با متن اصلی برقرار کند و معنای آیات را آن‌گونه که در زبان مبدأ موردنظر است، دریابد.

اما در مورد نحوه ترجمه فارسی آیات مشابه، تاکنون تنها یک مقاله با عنوان "بررسی ترجمه آیات متشابه لفظی در هفت ترجمه فارسی قرآن کریم (آیتی، رضایی، فولادوند، مجتبیوی، مشکینی، مکارم، دهلوی)" و توسط مرتضی عرب و رضا فرشچیان نوشته شده است.

در این مقاله که در شماره ۱۱ پژوهش‌نامه قرآن و حدیث، منتشر شده، ترجمه چند مورد از آیات متشابه لفظی که در یک کلمه با هم اختلاف دارند، یا یکی از آن‌ها یک کلمه بیش از آیه دیگری دارد، یا آیتی که تنها به لحاظ ترکیب با هم تفاوت دارند، نیز ترجمه دو عبارت ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ و ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ﴾ که به‌صورت مکرر در قرآن به‌کار رفته، در ترجمه‌های پیش گفته، مورد بازبینی قرار گرفته و ترجمه مناسب‌تری برای آن‌ها پیشنهاد شده است.

اما در پژوهش پیش‌رو، ترجمه برخی از آیات متشابه لفظی که دارای اختلاف به لحاظ کاربرد اسم و فعل از یک ریشه، یا اختلاف در نوع فعل: مثلاً ماضی و مضارع از یک ریشه، هستند، براساس ترجمه‌های: (آیتی، خرمشاهی، شعرانی، فولادوند، قمشه‌ای، مکارم) مورد بررسی قرار گرفته است. در این پژوهش، در آغاز هر بحث چرایی ناهمگونی اندک موجود در میان عبارات و آیات قرآنی تبیین گردیده و دیدگاه صاحب نظران این حوزه در آن رابطه مطرح شده است؛ لکن در پژوهش پیشین چنین امری مغفول مانده است. سپس ترجمه‌های ارائه شده از آیات، توسط مترجمان فوق، واکاوی شده است.

در گزینش مترجمان یاد شده از میان شمار بسیار مترجمان قرآن به زبان فارسی، از جهتی جایگاه علمی و دینی این مترجمان مورد نظر بوده است. به عنوان مثال: شعرانی، الهی قمشه‌ای و مکارم شیرازی از وجاهت علمی و دینی بالایی در حوزه علوم دینی برخوردارند. سه نفر دیگر از این مترجمان: فولادوند، آیتی و خرمشاهی در حوزه ترجمه به صورت عام و به ویژه ترجمه نصوص دینی از شهرت بالایی برخوردارند. نکته دیگر آن که، در میان ترجمه‌های گزینش شده، تنوع شیوه ترجمه نیز وجود دارد؛ ترجمه شعرانی تحت اللفظی است. ترجمه الهی قمشه‌ای تقریباً ترجمه‌ای تفسیری است. دیگر ترجمه‌ها را می‌توان جزء ترجمه‌های معنایی دانست. براین اساس در این پژوهش سه گونه ترجمه (لفظی، تفسیری و معنایی) مورد استفاده و تحلیل قرار گرفته است.

۲- انواع متشابه لفظی در قرآن

محققانی که به بررسی آیات متشابه لفظی و تبیین اختلاف آن‌ها پرداخته‌اند، گونه‌های مختلف این آیات را دسته‌بندی و ارائه کرده‌اند؛ بلکه تنها براساس ترتیب سوره‌های قرآن، سوره به سوره هر جا اختلافی - کم یا بیش - میان آیات مشابه وجود داشته به تبیین و بررسی آن پرداخته‌اند (به عنوان مثال، ن.ک: ابن زبیر، ۲۰۰۷: ج ۱ و ۲، ۱۱-۱۱۹).

البته برخی نیز بدون بررسی، تنها به ترتیب سوره‌ها و آیات قرآن، آیات متشابه را ذکر کرده‌اند (ن.ک: ام‌بسام، ۱۴۲۳: ۱۱-۲۳۶). برخی دیگر نیز این آیات را به گونه‌ای دیگر دسته‌بندی و ارائه نموده‌اند. گواهی که این روش برای مراجعه‌کننده زیاد قابل بهره‌برداری نیست (ن.ک: زرکشی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۲۰۲-۲۴۱؛ سیوطی، ۱۴۲۴: ج ۲، ۲۳۲-۲۳۷ و...).

به صورت کلی، متشابه لفظی در قرآن کریم بر دو نوع می‌باشد: مفرد و مرکب. مقصود از متشابه لفظی مفرد، آن است که ناهمگونی در میان آن‌ها تنها در یک واژه است و مقصود از متشابه لفظی مرکب، آن است که ناهمگونی در میان آن‌ها در بیش از یک واژه می‌باشد. هریک از این دو نوع نیز دارای گونه‌هایی به شرح ذیل است:

۲-۱- انواع متشابه لفظی مفرد

۲-۱-۱- اختلاف در صیغه‌های صرفی

این اختلاف گاه در اسم و فعل است و گاه در ماضی و مضارع. گاهی نیز در صیغه‌های فعل ماضی و زمانی دیگر در صیغه‌های اشتقاقی می‌باشد.

۲-۱-۲- اختلاف در مفرد و جمع

۲-۱-۳- اختلاف در تذکیر و تأنیث

این اختلاف گاه در اسم‌های ظاهر است و گاه در ضمائر. زمانی نیز در افعال اسناد داده شده به جمع مکسر و اسم‌های مؤنث می‌باشد.

۲-۱-۴- اختلاف در تعریف و تنکیر

۲-۱-۵- اختلاف در انتخاب حروف (حروف عطف و حروف جر)

۲-۱-۶- اختلاف در ابدال (اسم به اسم یا فعل به فعل)

۲-۲- انواع متشابه لفظی مرکب

۲-۲-۱- اختلاف در تقدیم و تأخیر

این اختلاف یا به صورت تقدیم لفظ بر عامل آن است و یا تقدیم لفظ بر غیرعامل آن.

۲-۲-۲- اختلاف در وجود تأکید یا عدم آن

۲-۲-۳- اختلاف در ذکر و حذف

این قسم از متشابه لفظی از رهگذر حذف حرف، حذف کلمه، حذف جمله و یا حذف جمله فعلیه شکل می‌گیرد.

ناگفته پیداست که ذکر مثال برای هر یک از اقسام متشابه لفظی فوق در این نوشتار به خاطر پرهیز از به درازا کشیدن سخن، ممکن نیست (برای تفصیل، ن.ک: سلمانیان، سیاوشی، ۱۳۹۴: ۱۷-۲۷).

اما آنچه در ذیل می‌آید- از میان گونه‌های مختلف آیات متشابه لفظی- صرفاً به بررسی مواردی می‌پردازد که در یک واژه مفرد با هم مختلف‌اند؛ یعنی دو یا چند آیه یا عبارت قرآنی که جز در یک واژه، از همه نظر با هم یکسان هستند. از این گونه تفاوت، می‌توان با عنوان "اختلاف در مفردات" یاد کرد که دارای اقسام گوناگونی است. گاه این اختلاف در صیغه‌های صرفی، همچون تفاوت در اسم و فعل یا تفاوت در ماضی و مضارع یا صیغه‌های فعل ماضی یا صیغه‌های اشتقاقی است و گاه این اختلاف، در مفرد و جمع بودن یک واژه یا مذکر و مؤنث بودن آن است. گاه نیز تفاوت صرفاً در حروفی است که بر سر کلمات آمده و گاه تفاوت در قالب تبدیل اسم به اسم، یا فعل به فعل است.

۳- تفاوت در اسم و فعل

اسم و فعل، هر یک دلالت خاصی دارند؛ چنان‌که نمی‌توان یکی را به جای دیگری نشانند؛ بلکه هر یک بر حسب مقام کلام و اقتضای سیاق به کار می‌رود. تفاوت بین اسم و فعل در علم بلاغت مطرح است. ادیب و بلاغت‌پژوه نامدار، عبدالقاهر جرجانی (۴۷۱ ق) به موضوع تفاوت اسم و فعل توجه خاصی داشته است. او در ضمن بحث از تفاوت‌های خبر، به بیان تفاوت‌های خبر در گونه‌های اسم، فعل و صفت مشبّهه پرداخته، می‌گوید: «اگر بگویی (زیدٌ مُنطلقٌ) رفتن را به‌عنوان فعلی که از زید سر زده است، اثبات کرده‌ای بدون این‌که تجدد و حدوث را از آن اراده کنی. معنا در این جمله دقیقاً مانند معنای این تعبیر است که بگویی: "زیدٌ طویلٌ" و "عمرٌ قصیرٌ"؛ زیرا همان‌گونه که در این جا قصد نداری بلندی و کوتاهی را امری پیوسته، نوشونده نشان‌دهی و منظور فقط اثبات بلندی و کوتاهی برای زید و عمرو بوده است. به‌همین صورت هم در جمله "زیدٌ منطلقٌ" فقط انطلاق (رفتن) برای زید اثبات می‌شود؛ در حالی که هدف از آوردن فعل، بیان تجدد و حدوث است؛ لذا اگر بگویی "زیدٌ هاهو ذا ینطلق" منظور این است که انطلاق (رفتن) به‌صورت تدریجی و مستمر از زید سر زده است» (جرجانی، ۱۴۲۵: ۱۲۴).

دیگر بلاغت‌پژوهان نیز همین نظر جرجانی را باز کرده و گسترش داده‌اند (ن.ک: سکاکي، ۱۴۰۱: ۲۱۰-۲۰۸. تفتازانی، ۱۳۳۰: ۱۵۱-۱۴۶).

براین اساس مقصود از این نوع تشابه لفظی آن است که در یک آیه اسم فاعل از یک ریشه و در آیه‌ای دیگر فعلی از همان ریشه به کار رفته باشد و یا این که فعلی از یک ریشه در آیه‌ای ذکر می‌شود و در آیه‌ای مشابه حرف جر به همراه مصدر همان فعل ذکر می‌شود. مطابق جستجوی صورت گرفته، چهار آیه متشابه لفظی در قرآن کریم از این گونه وجود دارد که در ادامه به بررسی چگونگی و چرایی تفاوت بین آن‌ها و شیوه ترجمه آن‌ها در ترجمه‌های مورد بحث می‌پردازیم.

۳-۱- يُخْرِجُ وَ مُخْرِجٌ

در آیه ۹۵ از سوره انعام اسم فاعل باب افعال از ریشه «خرج» به کار برده شده؛ اما در آیات مشابه دیگر فعل این باب "يُخْرِجُ" یا "تُخْرِجُ" (ن.ک: آل عمران/۲۷-۲۶) به کار رفته است. ﴿إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى يُخْرِجُ الْحَىِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ مُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ ذَٰلِكُمْ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ﴾ (انعام/۹۵).

﴿قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمَّن يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَىِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَىِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ﴾ (يونس/۳۱؛ روم/۱۹).

در توجیه این اختلاف، گفته شده که در هریک از این آیات، تناسب رعایت شده است. چه در سوره انعام قبل از "مُخْرِجٌ" عبارت "فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى" ذکر شده و بعد از آن نیز در آیه ۹۶ عبارت "فَالِقُ الْإِصْبَاحِ" آمده است. لذا "مُخْرِجٌ" با دو کلمه "فَالِقُ" در پیش و پس از خود تناسب دارد و در حقیقت این اسما به هم عطف شده‌اند و کلمه "مُخْرِجٌ" به ﴿يُخْرِجُ الْحَىِّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ عطف نشده است؛ بلکه عبارت ﴿يُخْرِجُ الْحَىِّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ جمله بیانیه برای "فَالِقُ الْحَبِّ وَ النَّوَى" است. براین اساس، مُخْرِجٌ به خاطر رعایت تناسب لفظی، به صورت اسم فاعل ذکر شده است؛ اما در سایر آیات که فعل "يُخْرِجُ" یا "تُخْرِجُ" آمده

است به دلیل رعایت تناسب با افعالی است که به آنها معطوف شده‌اند (اسکافی، ۱۴۲۲: ۵۲۸-۵۲۶؛ انصاری، ۱۴۰۵: ۱۲۶؛ ابن‌زبیر، همان: ۲۹۶-۲۹۵؛ کرمانی، بی‌تا: ۱۱۰).
تحلیل زمخشری از توجیه فوق چنین است: "مُخْرِجٌ" بر ﴿فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾ عطف شده است، نه بر ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ و جمله ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ﴾ به‌راستی تفسیری است، برای ﴿فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى﴾؛ زیرا شکافتن هسته‌ها و دانه‌ها باعث رویش گیاهان و درختان می‌شود و این همان بیرون آوردن زنده از مرده است (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۴۷).

توجهات دیگری نیز در دیگر تفاسیر مانند "تفسیر کبیر" (فخررازی، ۱۴۲۰: ج ۱۳، ۷۴) و "تحریر و تنویر" (ابن‌عاشور، ۱۴۲۰: ج ۶، ۲۳۱) و... ذکر شده که قابل توجه است. اما همان‌گونه که آمد، هریک از دو قالب صرفی اسم فاعل و فعل، معنای خاصی را منتقل می‌کند و به هنگام ترجمه لازم است مورد توجه مترجمین کلام وحی قرار گیرد. درباره آیه مورد بحث، "مُخْرِجٌ" فقط در ترجمه‌های خرمشاهی و شعرانی به‌صورت اسم فاعلی (بیرون آورنده) ترجمه شده است. در ترجمه‌های آیتی و مکارم، واژه (مُخْرِجٌ) به‌صورت فعل (بیرون می‌آورد) ترجمه شده است و در ترجمه‌های فولادوند و قمشه‌ای کلمه (مُخْرِجٌ) به قرینه فعل (يُخْرِجُ) که پیش از آن ذکر شده، حذف گردیده و با فعل پیش از خود ادغام گردیده و برای هر دو، تنها ترجمه فعلی (بیرون می‌آورد) ذکر شده است که در هر دو مورد، درست و دقیق نیست.
بنگرید:

آیتی: بیرون می‌آورد (انعام/۹۵)، بیرون آورد (یونس/۳۱؛ روم/۱۹).
خرمشاهی: و بیرون آورنده (انعام/۹۵)، زنده را از مرده بر می‌آورد و مرده را از زنده (روم/۱۹؛ یونس/۳۱).

شعرانی: بیرون آورنده (انعام/۹۵)، بیرون می‌آورد (یونس/۳۱؛ روم/۱۹).

فولادوند: زنده را از مرده، و مرده را از زنده بیرون می‌آورد (انعام/۹۵)، بیرون می‌آورد (یونس/۳۱؛ روم/۱۹).

قمشهای: زنده را از مرده و مرده را از زنده پدید می‌آورد (انعام/۹۵)، بیرون آورد (یونس/۳۱؛ روم/۱۹).

مکارم: بیرون می‌آورد (انعام/۹۵)، او زنده را از مرده بیرون می‌آورد، و مرده را از زنده (یونس/۳۱؛ روم/۱۹).

پرسشی که در این جا مطرح می‌باشد آن است که آیا بین "مُخْرَج: بیرون آوردنده" با "يُخْرَج: بیرون می‌آورد" تفاوت مفهومی وجود دارد؟ به عبارت دیگر آیا کلمه "مُخْرَج" فقط برای هماهنگی لفظی با "فَالِق" آمده، یا به لحاظ معنایی نیز متفاوت از "يُخْرَج" باید تبیین و ترجمه شود؟

با توجه به مثال‌هایی که در آغاز بحث از متخصصان درباره تفاوت معنایی فعل و اسم مطرح شد، می‌توان ادعا نمود که علاوه بر هماهنگی لفظی، واژه "مُخْرَج" لازم است متفاوت از واژه "يُخْرَج" معنا گردد؛ چه "مُخْرَج" فقط دلالت بر صفت "بیرون آوردن مرده از زنده" دارد، بدون این که دلالتی بر استمرار این کار داشته باشد؛ اما "يُخْرَج" دلالت بر "استمرار و تداوم بیرون آوردن مرده از زنده" از سوی خداوند دارد. بنابراین این دو واژه، بیانگر دو اندیشه هستند، یکی مقام و صفت بیرون آوردن مرده از زنده را برای خداوند اثبات می‌کند و دیگری استمرار این مقام و صفت را مطرح می‌کند؛ لذا برخلاف نظر مترجمان مورد بحث، نمی‌توان دو کلمه «يُخْرَج و مُخْرَج» را در آیه ۹۵ از سوره انعام تلفیق نمود؛ در حالی که در آیات ۳۱ یونس و ۱۹ روم این کار بدون اشکال است. براین اساس، ترجمه آیات مورد بحث به صورت ذیل پیشنهاد می‌گردد:

﴿وَمُخْرَجِ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾ (انعام/۹۵)

«و بیرون آورنده مرده از زنده است»

﴿وَمَنْ يُخْرَجِ الْحَيِّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرَجِ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾ (یونس/۳۱؛ روم/۱۹).

«و چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد».

۳-۲- یُهْلِكُ و مِهْلِكُ

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود/۱۱۷).

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ مِهْلِكُ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رُسُلًا يَلْتَأُوا عَلَيْهِمْ أَتَيْنَا وَمَا كُنَّا مِهْلِكِي الْقُرَىٰ إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾ (قصص/۵۹).

همان‌گونه که ملاحظه می‌گردد در آیات فوق از ریشه "هَلِك" فعل مضارع "يُهْلِكُ" و اسم فاعل "مِهْلِكُ" آمده است. دو پرسش در این رابطه مطرح است: یکی آن‌که دلیل این ناهمسانی در کاربرد چیست؟ دوم آن‌که آیا این اختلاف در ترجمه هم باید مراعات گردد؟ خطیب اسکافی، بر این باور است: صیغه فعل در آیه نخست (هود/۱۱۷) در سیاق مضارع منفی مؤکد آمده؛ زیرا فعل مضارع بعد از کان منفی با لام جحد (نفی) همراه شده است و این تأکید در نفی را می‌رساند؛ چه وقتی می‌گویی: "ما کان محمدٌ ليقولَ هذا!" یعنی (محمد در گذشته، و در حال و آینده هرگز چنین حرفی را نزده و نمی‌زند).

از این رو، به دلیل این‌که عبارت "بِظُلْمٍ" که برای فاعل فعل منفی "لِيُهْلِكُ"، حال است، بیان در این آیه به تأکید نیاز دارد. دیگر این‌که در آیه پیش از آن سخن درباره نجات افراد صالحی است که نهی از منکر می‌کنند؟ ﴿لَوْ لَا كَانَ مِنَ الْقُرُونِ مِن قَبْلِكُمْ أُولُوا بَقِيَّةَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِي الْأَرْضِ إِلَّا قَلِيلًا مِّمَّنْ أَنْجَيْنَا مِنْهُمْ﴾ (هود/۱۱۶) پس در این آیه به خاطر یادکرد واژه "ظلم" و تنزیه حق تعالی از آن، فعل به صورت مؤکد در نفی به کار رفته است تا دربرگیرنده مبالغه در نفی فعل ظلم از خداوند در تمام زمان‌ها باشد.

اما در آیه دوم (قصص/۵۹)، لفظ ظلم ذکر نشده است تا نیاز به تأکید باشد (اسکافی، ۱۴۲۲: ۷۸۳-۷۸۵). ابوحیان و ابویحیی انصاری هم با او هم‌نظر هستند (ابوحیان، ۱۴۲۰: ج ۵، ۲۷۲؛ انصاری، ۱۴۰۵: ۱۹۵-۱۹۶).

زمخشری در تفسیر آیه ۱۱۷ هود می‌نویسد: لام در "لِيُهْلِكَ" برای تأکید نفی بوده و محال است در حکمت که خداوند آبادی‌ها را ظالمانه هلاک کند (زمخشری، ۱۴۰۷: ج ۲، ۴۳۸).

براین اساس، لازم بوده عبارت ﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ﴾ به صورت تأکید در نفی، ترجمه گردد؛ در حالی که در میان ترجمه‌های موضوع این پژوهش، هیچ‌یک ترجمه درستی از آیه ارائه ننموده‌اند. نیز ترجمه "مُهْلِكَ" و "مُهْلِكِي الْقُرَى" به صورت اسم فاعلی در گذشته است که فقط ترجمه فولادوند و مکارم‌شیرازی از آن درست می‌باشد. دیگر مترجمان، آن دو را به صورت فعلی و یا بدون تأکید در نفی گذشته ترجمه نموده‌اند؛ البته هرچند ترجمه خرمشاهی از آن دو به صورت فاعلی بوده؛ اما به لحاظ زمان و تأکید در نفی نادرست است. نکته دیگر آن که در ترجمه آیتی و قمشه‌ای تأکید در نفی، بر روی واژه "القری" اعمال گردیده؛ و به صورت "هیچ قریه‌ای" ترجمه شده، که درست نیست؛ چرا که واژه "القری" در این آیه، به صورت نکره در سیاق نفی نیامده که نفی کلی شود؛ بلکه تأکید در نفی ظلم می‌بایست در قالب واژگانی چون "هرگز" که دلالت در نفی در گذشته و حال و آینده دارد، صورت گیرد. به علاوه لازم بوده تا واژگان تأکید کننده نفی به فعل و فاعل نسبت داده شود و نه به مفعول و موضوع.

بدین سان در ترجمه آیتی در آیه اول، تأکید نفی بر روی واژه "قریه" آمده و در آیه دوم، تأکید در نفی لحاظ نگردیده که هیچ یک درست نیست. ترجمه خرمشاهی نیز در زیر هر دو آیه، فاقد تأکید در نفی است.

ترجمه شعرائی نیز در ذیل هر دو آیه، هم فاقد تأکید در نفی است و هم ترجمه از رسایی و گویایی لازم برخوردار نیست! ترجمه فولادوند نیز در هر دو آیه، ترجمه فعل جهت گیری گذشته دارد و خالی از هرگونه نشانه پیوستگی در نفی و تأکید آن است. در ترجمه قمشه‌ای نیز در آیه اول، تأکید نفی بر روی واژه "قریه" آمده و در آیه دوم، تأکید در نفی لحاظ نگردیده که هر دو نادرست است.

در ترجمه مکارم نیز در آیه اول تأکید در نفی وجود ندارد و در آیه دوم نیز تنوع در ترجمه فعل وجود دارد "نمی‌کرد" و "نکردیم" در حالی که ضرورتی برای این تنوع نیست. بنگرید:

ترجمه آیتی: پروردگار تو هیچ قریه‌ای را که مردمش نیکوکار باشند، به ستم هلاک نخواهد ساخت (هود/۱۱۷).

پروردگار تو مردم قریه‌ها را هلاک نکرد و ما قریه‌ها را نابود نکرده‌ایم (قصص/۵۹).
ترجمه خرمشاهی: پروردگار تو شهرها را در حالی که مردمانش صالح باشند، ستمگرانه نابود نمی‌کند (هود/۱۱۷).

و پروردگار تو نابودگر شهرها نیست و ما نابود کنندگان شهرها نیستیم (قصص/۵۹).
ترجمه شعرانی: نباشد پروردگار تو که هلاک کند قریه‌ها را به ستم (هود/۱۱۷).
نباشد پروردگار تو که هلاک کند قریه‌ها را و... نیستیم ما هلاک گردانندگان قریه‌ها (قصص/۵۹).

ترجمه فولادوند: و پروردگار تو [هرگز] بر آن نبوده است ...، به ستم هلاک کند (هود/۱۱۷).

و پروردگار تو [هرگز] ویرانگر شهرها نبوده است ...، و ما شهرها را ویران کننده نبوده‌ایم (قصص/۵۹).

ترجمه قمشه‌ای: و خدا بر آن نیست که هیچ قومی و هیچ اهل دیاری را در صورتی که آن‌ها مصلح و نیکوکار باشند به ظلم هلاک کند (هود/۱۱۷).

و پروردگار تو بر آن نیست که ... هلاک کند، و ما هیچ دیاری را هلاک نکنیم (قصص/۵۹).

ترجمه مکارم: و چنین نبود که پروردگارت آبادیها را بظلم و ستم نابود کند (هود/۱۱۷).
و پروردگار تو هرگز شهرها و آبادیها را هلاک نمی‌کرد ... و ما هرگز هلاک نکردیم (قصص/۵۹).

براین اساس ترجمه پیشنهادی از دو آیه مورد بحث چنین است:

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ بِظُلْمٍ وَأَهْلُهَا مُصْلِحُونَ﴾ (هود/۱۱۷).

و پروردگار تو، هرگز ستم‌کارانه مردم آبادی‌هایی را که اصلاح‌گر باشند، هلاک نمی‌کند.

﴿وَمَا كَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَىٰ حَتَّىٰ يَبْعَثَ فِي أُمَّهَاتِ رُسُلًا يَلُؤْنَ عَلَيْهِمْ عَائِينَ وَكُنَّا مُهْلِكِينَ

الْقُرَىٰ إِلَّا وَ أَهْلُهَا ظَالِمُونَ﴾ (قصص/۵۹).

و پروردگار تو هرگز تباہ‌کننده آبادی‌ها نبوده است،... و ما هرگز تباہ‌کننده آبادی‌ها نبوده‌ایم.

۳-۳- یکذَّبُونَ و فِي تَكْذِيبٍ

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكْذِبُونَ﴾ (انشقاق/۲۲).

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ﴾ (بروج/۱۹).

در دو عبارت قرآنی فوق، به ظاهر، بیان یک مفهوم یکسان مورد نظر است؛ لکن در بیان این امر یک تفاوت کوچک ملاحظه می‌گردد. در آیه ۲۲ انشقاق از ریشه کذب، فعل "يُكْذِبُونَ" آمده و در آیه ۱۹ بروج از همان ریشه، مصدر آن، یعنی "تَكْذِيبٌ" ذکر شده است. در این جا نیز پرسش از چرایی این تفاوت استعمال و چگونگی ترجمه آیات است. خطیب‌اسکافی علت این ناهمگونی را رعایت فاصله در دو سوره انشقاق و بروج می‌داند (۱۴۲۲: ۳۰۱). کرمانی نیز در این نظر با او هم‌داستان است (بی تا: ۳۵۹)؛ اما ابن‌زبیر غرناطی، سیاق آیات را مورد توجه قرار داده و به‌گونه‌ای دیگر به این مسأله می‌نگرد. او می‌نویسد: در سوره انشقاق آیات پیش از آیه ۲۲، درباره وعید اخروی است که در آینده‌ای که جز خدا کسی از آن با خبر نیست، رخ خواهد داد؛ پس مناسب بود که لفظ "يُكْذِبُونَ" که مفید استقبال است، ذکر شود تا بین سیاق آیات، تناسب رعایت شود. اما در سوره بروج، آیات پیش از آیه ۱۹، مشتمل بر اخباری از امت‌های گذشته است که عادت در تکذیب پیامبران داشتند و پیوسته به تکذیب و عناد می‌پرداختند (بروج ۱۷-۱۸)، پس لفظ را به‌صورت مصدر "تَكْذِيبٌ" آورده تا مراد از آیات پیشین را که در بردارنده اصرار و استمرار است،

محقق سازد (ابن زبیر، ۲۰۰۷: ۱۱۴۲). دیدگاه علامه طباطبایی نیز در مورد "فی تکذیب" به دیدگاه ابن زبیر نزدیک است؛ چنان که نوشته است:

«مراد از ظرف، قرار دادن "تکذیب" و گفتن این که کافران در ظرف "تکذیب" قرار دارند، همان اصرار ورزیدن آنان بر تکذیب است» (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۲۰، ۲۵۴).

به نظر می‌رسد توجیه ابن زبیر، نسبت به تحلیل اسکافی و کرمانی پذیرفتنی‌تر باشد؛ چه آوردن واژه "یکذَّبُون" برای رعایت تناسب در فاصله، با توجه به قرینه‌هایی که در آیات پیرامونی وجود دارد، نمی‌تواند قطعی باشد. در سوره بروج نیز موضوع از همین قرار است. اما آیا می‌توان این ناهمگونی کاربرد را در ترجمه قرآن به دیگر زبان‌ها پاس داشت و منتقل نمود؟ به نظر می‌رسد که این امر در ترجمه کوتاه با دشواری همراه است؛ اما در قالب ترجمه تفسیری ارائه آن آسان‌تر است. در ترجمه‌های مورد بحث، این تفاوت، رعایت نشده و به نظر می‌رسد در ترجمه هر دو آیه، افزودن واژه‌های مانند "پیوسته" و یا دیگر قیدهایی مشابه که دلالت بر استمرار داشته باشد، ضروری است. براین اساس تنها در ترجمه مکارم، در هر دو آیه این نکته مورد توجه قرار گرفته و در ترجمه‌های دیگر مترجمان، علاوه بر کاستی‌ای که در این مورد وجود دارد، در ترجمه دیگر واژگان آیه نیز دارای نابسامانی است. در ترجمه خرمشاهی، "تکذیب" در هر دو آیه به "انکار کردن" ترجمه شده که دقیق نیست؛ همچنان که در ترجمه مکارم نیز در آیه ۲۲ انشقاق، همین مشکل وجود دارد. نیز واژه "کفروا" در بیشتر آن‌ها به صورت گذشته ترجمه شده که با توجه به مفهوم استمراری موجود در هر دو آیه، معادل نامناسبی است:

ترجمه آیتی: بلکه، کافران تکذیب می‌کنند (انشقاق/۲۲).

آری، آنان که راه کفر پیش گرفته‌اند هم‌چنان در تکذیب هستند (بروج/۱۹).

ترجمه خرمشاهی: بلکه کافران انکار می‌ورزند (انشقاق/۲۲).

آری کافران در انکارند (بروج/۱۹).

ترجمه شعرانی: بلکه آنان که کافر شدند تکذیب می‌نمایند (انشقاق/۲۲).

بلکه آنان که کافر شدند در تکذیب نمودن (بروج/۱۹).
ترجمه فولادوند: [نه!] بلکه آنان که کفر ورزیده‌اند، تکذیب می‌کنند (انشقاق/۲۲).
[نه،] بلکه آنان که کافر شده‌اند در تکذیب‌اند (بروج/۱۹).
ترجمه قمشه‌ای: بلکه آن مردم کافر (قرآن خدا را) تکذیب می‌کنند (انشقاق/۲۲).
بلی آنان که کافرند به تکذیب می‌پردازند (بروج/۱۹).
ترجمه مکارم: بلکه کافران پیوسته آیات الهی را انکار می‌کنند! (انشقاق/۲۲).
ولی کافران پیوسته در تکذیب حقتند (بروج/۱۹).
براین اساس، ترجمه پیشنهادی از دو آیه مورد بحث چنین است:

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا يُكَذِّبُونَ﴾ (انشقاق/۲۲).

(سخن خداوند، قرآن، در بیان حقیقت یا نشان دادن راه هدایت نارسا نیست)، بلکه کافران پیوسته آیات الهی (حقایق) را دروغ می‌پندارند.

﴿بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي تَكْذِيبٍ﴾ (بروج/۱۹).

کافران (قوم تو از شنیدن داستان تنبیه و هلاکت این اقوام، پند نمی‌گیرند)؛ بلکه پیوسته آیات الهی (حقایق) را دروغ می‌پندارند!

۳-۴- أَنْصَحُ وَ نَاصِحٌ

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ﴾ (اعراف/۶۲).

﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ﴾ (اعراف/۶۸).

در آیه ۶۲ سوره اعراف، خداوند از زبان حضرت نوح (ع) می‌فرماید: ﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ﴾ و در آیه ۶۸ همان سوره، از زبان حضرت هود (ع) می‌فرماید: ﴿أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ﴾. بنابراین یکبار از ریشه "نصح"، فعل مضارع و یک بار هم اسم فاعل آن، به کار رفته است. در توجیه این کاربرد متفاوت، گفته شده: قوم نوح (ع) آن حضرت را به گمراهی متهم می‌کردند: ﴿قَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ﴾

(اعراف/۶۰) و قوم هود (ع) او را به نادانی و ناشکیبایی: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ (اعراف/۶۶) و این دو تهمت متفاوت‌اند؛ زیرا "ضلالت"، کنشی می‌باشد که شخص گمراه انجام می‌دهد و "سفاهت"، یکی از ویژگی‌های نفسانی است و چون افعال گوناگون و نوشونده هستند لکن ویژگی‌های نفس ماندگارند؛ از این رو، جواب حضرت نوح (ع) به قومش به صورت فعل "أَنْصَحُ لَكُمْ" آمده است تا بین "سخن او" و "سخن آنان" یک نوع سازگاری پدید آید. چه، براین اساس آن حضرت با استعمال فعل "أَنْصَحُ" که متضاد فعل "ضلالت" است آن را از خود نفی می‌کند و خود را نصیحت کننده‌ای معرفی می‌کند که به صورت مستمر، قوم گمراه خود را پند می‌دهد. اما پاسخ حضرت هود (ع) که با لفظ "نَاصِحٌ" آمده، نشان دهنده ثبات قدم و پافشاری او در نصیحت بوده و این درست در مقابل سخن قوم وی می‌باشد که به آن حضرت می‌گفتند: ﴿إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ﴾ (اعراف/۶۶) (اسکافی، همان: ۸۴)؛ زیرا نصیحت، ضد سفاهت بوده و سفاهت از صفات نفسانی و ضد حلم است و مقصود از آن، معنایی ثابت می‌باشد، نه کنش، که زمانی از فرد پدید آید و زمانی دیگر نیاید؛ بلکه همیشه در فرد وجود دارد و از او جدا نمی‌شود. لذا وقتی حضرت هود [ع] با این صفت متهم شد، لازم بوده است تا با صفت ثابت نیکو، در مقابل آن صفت ثابت ناپسند توصیف شود (ن.ک: ابن‌زبیر، همان: ۵۲۶؛ ابن‌جماعه، ۱۴۱۰: ۱۷۹ با تصرف).

در میان ترجمه‌های مورد بحث، در ترجمه مکارم، واژه "أَنْصَحُ" به صورت اسم فاعل: (خیرخواه شما هستم) برگردان شده و در ترجمه شعرانی نیز، "نَاصِحٌ" به صورت فعل مضارع: (و پند می‌دهم شما را) آمده که هیچ‌یک درست و دقیق نیست. نکته دیگر آن‌که برخی از مترجمین دو تعبیر (أَنْصَحُ و نَاصِحٌ) را در دو آیه مورد بحث با واژگان مختلف ترجمه نموده‌اند! به عنوان مثال در دو ترجمه فولادوند و خرمشاهی چنین آمده: «و اندرزتان می‌دهم.» (اعراف/۶۲) «و برای شما خیرخواهی امینم.» (اعراف/۶۸).

گرچه دو تعبیر "اندرز دادن و خیرخواهی کردن" به عنوان معادل فارسی، برای ریشه "نصح" بدون اشکال می‌باشد؛ اما بهتر بود برای یک‌دست بودن ترجمه از تعبیر یکسانی

استفاده می‌شد و فقط اندرز دادن یا خیرخواهی کردن به کار می‌رفت. در دیگر ترجمه‌های مورد بحث (آیتی، شعرانی، قمشه‌ای، مکارم) این نکته رعایت شده است.

بنگرید:

ترجمه آیتی: شما را اندرز می‌دهم. (اعراف/۶۲)، شما را اندرزگویی امینم (اعراف/۶۸).

ترجمه شعرانی: و پند می‌دهم شما را (اعراف/۶۲)، و پند می‌دهم شما را (اعراف/۶۸).

ترجمه قمشه‌ای: به شما نصیحت و خیرخواهی می‌کنم (اعراف/۶۲)، برای شما ناصح و

خیرخواهی امینم (اعراف/۶۸).

ترجمه مکارم: خیرخواه شما هستم (اعراف/۶۲)، من خیرخواه امینی برای شما هستم

(اعراف/۶۸).

براین اساس ترجمه جمله: "و أَنْصَحْ لَكُمْ" در آیه ۶۲ سوره اعراف، با توجه به ریشه "نصح" که به معنای اندرز دادن و خیرخواهی نمودن از روی محبت و شفقت می‌باشد، (ن.ک: فراهیدی. ابن درید. ابن فارس. جوهری، ذیل نصح) عبارت است از: (و من برای شما خیرخواهی می‌کنم) و ترجمه جمله: ﴿أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ﴾ در آیه ۶۸ از همان سوره: (من برای شما خیرخواهی درستکار، هستم) می‌باشد.

۴- تفاوت در ماضی و مضارع

دو صیغه "فَعَلَ" و "يَفْعَلُ"، ناظر به دو زمان گذشته و حال هستند و از نظر زبان‌شناسان، صیغه فَعَلَ، ناظر به فعل کامل و صیغه يَفْعَلُ، ناظر به فعلی است که هنوز به اتمام نرسیده باشد. این دو صیغه مستقیماً بر زمان خاصی دلالت ندارند. اگر "فَعَلَ"، معمولاً برای گذشته می‌آید، از آن روست که از فعلی که در گذشته آغاز شده به‌طور طبیعی انتظار کامل شدن می‌رود، و اگر صیغه "يَفْعَلُ" معمولاً برای حال یا آینده مورد استفاده قرار می‌گیرد، از آن روست که به اقتضای ماهیت، غالباً فعلی ناکامل است که یا هنوز شروع نشده، یا برای ادامه یافتن، زمان دارد، پس معمولاً آینده یا حال است (پاکتچی، ۱۳۹۲: ۳۴۱).

آیات متشابه مفرد از این نوع، انگشت شمار است؛ لذا همه موارد آن، که چهار نمونه است، مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۴-۱- یُؤْسِلُ وَاُرْسِلَ

﴿وَهُوَ الَّذِي يُؤْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ (اعراف/۵۷).

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ (فرقان/۴۸).

کاربرد متفاوت دو فعل "یُؤْسِلُ" و "أُرْسِلَ" که در دو آیه فوق از وضعیتی به ظاهر مشابه برخوردارند، شایسته بررسی است. در این که چرا هر دو فعل به یک صورت ماضی یا مضارع نیامده است، برخی گفته‌اند: در سوره اعراف، فعل‌های پیش از "یُؤْسِلُ" همگی طلبی بوده و دلالت بر زمان حال و مستقبل می‌کند، مانند: ﴿ادْعُوا رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ * وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا وَادْعُوهُ خَوْفًا وَطَمَعًا إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِّنَ الْمُحْسِنِينَ﴾ (اعراف/۵۵-۵۶). پس شایسته بوده که فعل "یُؤْسِلُ" نیز، که پس از آن‌ها آمده، به صورت مستقبل باشد؛ چه، در آیات پیش از "یُؤْسِلُ" سخن از دعوت به دعا و تضرع به درگاه پروردگار و دعوت به عبادت از روی خوف است؛ لذا مناسب مقام، آوردن فعل به صورت مستقبل است (اسکافی، ۱۴۲۲: ۵۸۸). البته ابن‌زبیر در این‌باره نظر دیگری دارد. وی معتقد است که چون فعل مضارع افاده حدوث و تجدد می‌کند، پس این صیغه با معنای تجدد ارسال بادها و نزول باران مناسبت دارد (ابن‌زبیر، همان: ص ۴۹۸).

اما در مورد دلیل ماضی آمدن فعل در آیه دوم (فرقان/۴۸) پژوهشگران حوزه متشابه لفظی، بر آنند که چون خداوند در آیات پیش از آن که می‌فرماید: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَ لَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسَ عَلَيْهِ دَلِيلًا * ثُمَّ قَبَضْنَا إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا * وَ هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِيَأْسَا وَ النَّوْمَ سُبَاتًا وَ جَعَلَ النَّهَارَ تُسُورًا﴾ (فرقان، ۴۵-۴۷)، در مقام برشمردن برخی از نعمت‌های إعطایی بوده، و "إرسال الريح" نیز یکی از این نعمت‌ها است؛ لذا از آن، به صورت ماضی تعبیر می‌نماید.

در ضمن، بافت آیات می‌طلبد که فعل به صورت ماضی باشد؛ چون آیات مقدم بر آن نیز، همگی به صورت ماضی به کار رفته‌اند (اسکافی، همان: ۵۸۹؛ کرمانی، همان: ۱۱۹؛ ابن‌زبیر، همان: ۵۰۱).

در حقیقت تمام فعل‌های سیاق در آیه ۴۸ از سوره فرقان، دلالت بر انجام کارهایی دارد که از گذشته انجام گرفته؛ (یا تقدیر و سنت آن‌ها از گذشته بوده)؛ لذا اشاره به آن‌ها نیز با فعل ماضی مناسب‌تر است؛ و در آیه ۴۸ نیز بر همان قاعده، فعل به صورت ماضی آمده؛ اما در آیه ۵۷ از سوره اعراف، چون سیاق، بیانگر دعوت و درخواست از مردم و مخاطبان برای تضرع و ارتباط با خداوند می‌باشد و این امری است که مخاطبان کنونی و آینده را شامل می‌گردد؛ لذا مناسب بوده تا فعل، به صورت مضارع بیاید.

آنچه از سخن محققان درباره چرایی تفاوت استعمال دو قالب فعلی (أرسل - يُرسل) در دو آیه مورد بحث گذشت، صرفاً بر مبنای سیاقی بوده که این دو آیه در آن قرار دارند؛ اما غیر از دلالت سیاق نیز، می‌توان گفت دلیل این تفاوت آن بوده که: امر "ارسال ریح" در آیه ۵۷ از سوره اعراف به‌عنوان نعمت و نتیجه‌ای که به‌دنبال تضرع و انابه و دعا و عدم فساد رخ می‌دهد، معرفی شده؛ لذا مناسب بود که به صورت فعل مضارع ذکر شود؛ چون اشاره به استمرار این ارسال دارد؛ لکن همین امر در آیه ۴۸ از سوره فرقان، به‌عنوان یک سنت و تقدیر الهی، مورد اشاره قرار گرفته؛ لذا مناسب بوده تا به صورت ماضی مطرح شود. موارد دیگری نیز از استعمال دو تعبیر "أرسلَ الریح" (فاطره/۹) و "يُرسلُ الریح" (نمل/۶۳؛ روم/۴۶ و ۴۸) در آیات قرآن وجود دارد که آن‌ها را نیز بر همین مبنا می‌توان توجیه نمود.

اما بحث اصلی در این جا آن است که آیا مترجمان مورد بحث، توانسته‌اند تفاوت معنایی نهفته در نحوه کاربرد این دو فعل را - همان‌گونه که در کلام محققان آمده - در ترجمه منتقل کنند یا نه؟

البته روشن است که منظور از این انتقال معنا، ذکر آن به صورت گسترده نیست؛ بلکه مترجم، آگاه از مفهوم نهفته در آیه، می‌بایست با ظرافت و دقت و با استفاده از واژگانی

اندرک این وظیفه مهم را به انجام رساند. با بررسی انجام گرفته مشخص شد که به جز ترجمه خرمشاهی که هر دو فعل "أرسل" و "یرسل" را به صورت مضارع "می فرستد" ترجمه نموده که در مورد "أرسل" نادرست است، دیگر مفسران آن دو فعل را به صورت لفظی و مطابق با زمان آن‌ها به درستی ترجمه نموده‌اند؛ هر چند چنین ترجمه‌ای با توجه به مخاطب ترجمه - که پیشتر از آن سخن گفتیم - نمی‌تواند تفاوت چرایی "می فرستد" و "می فرستاد" را برای مخاطب روشن سازد. بنابراین لازم می‌آید تا بر مبنای مفهوم ظنی^۲ هر دو آیه علاوه بر ترجمه لفظی ارسل - یرسل نکته‌ای نیز به صورت کوتاه و گویا بدان افزوده گردد تا مخاطب ترجمه‌ای رسا و اثر گذار از آیات قرآن را در دسترس داشته باشد.

براین اساس ترجمه پیشنهادی از دو آیه مورد بحث چنین است:

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ (اعراف/۵۷).

و او (خداوند) همان کسی است که - پیوسته - بادها را پیشاپیش باران رحمتش، نوید دهنده می‌فرستد.

در این ترجمه، کلمه "پیوسته"، دلالت بر استمرار دارد که آیه بر آن تأکید دارد. گرچه این مفهوم در فعل مضارع "می فرستد" وجود دارد؛ لکن با ذکر واژه "پیوسته" بر آن تأکید می‌گردد.

﴿وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ﴾ (فرقان/۴۸).

و او همان کسی است که - براساس تقدیر و سنتش - بادها را پیشاپیش باران رحمتش، به‌عنوان بشارت، فرستاد.

در این ترجمه، تعبیر "براساس تقدیر و سنتش"، دلالت بر همان مفهومی می‌کند که در آیه مورد بحث و آیات پیش از آن، در صدد اشاره به آن بوده و با افزودن این تعبیر، آن مفهوم به ترجمه منتقل می‌گردد. چنان‌که مفهومی اساسی که در این آیه و آیات پیش از آن مطرح است، همان مفهوم تقدیر و سنت الهی می‌باشد.

۴-۲- یتقون و اتقوا

﴿وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (أنعام/۳۲؛ أعراف/۱۶۹).

﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾ (یوسف/۱۰۹).

در این رابطه که چرا فعل در سوره انعام و اعراف به صورت مضارع آمده و در سوره یوسف به صورت ماضی، از میان عالمان به ظرافت‌های متشابه لفظی، فقط ابن‌زبیر غرناطی به تبیین چرایی این تشابه پرداخته و معتقد است: در دو سوره انعام و اعراف، فعل باید به صورت مضارع به کار می‌رفت تا افاده تجدد کند؛ اما در سوره یوسف، آیه موردنظر از اوضاع و احوالی سخن می‌گوید که سپری شده، پس مناسب بود که از آن به لفظ ماضی تعبیر شود؛ زیرا در این آیه فرموده: ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ نتیجه‌ای که از آن بدست می‌آید این است که آنان به خود ستم کرده، پس هلاک شده‌اند و اگر تقوا می‌ورزیدند، قطعاً نجات می‌یافتند (ابن‌زبیر، همان: ۴۵۰).

مطابق با بررسی صورت گرفته، در ترجمه "الذین یتقون" فقط شعرانی و فولادوند در ترجمه آن مقید به زبان مبدأ بوده و یتقون را به صورت مضارع همراه اسم موصول ترجمه نموده‌اند. اما در ترجمه "الذین اتقوا" شعرانی آن را به زمان حال و فولادوند آن را به صورت ماضی نقلی ترجمه نموده که هیچ یک درست نیست. آیتی و خرمشاهی و مکارم، هر دو عبارت را به "پرهیزگاران" برگردانده‌اند و قمشه‌ای نیز به اهل تقوا؛ درحالی که اگر مقصود از آن اسم است، لازم بود واژه "متقون" استعمال می‌شد.

نکته دیگری که در ترجمه دو آیه فوق، لازم است مورد توجه قرار گیرد، ضرورت ارائه ترجمه دقیق و جامع از واژه تقوا است. مترجمان قرآن، عمدتاً تقوا را به معنای پرهیز و پرهیزکاری ترجمه کرده‌اند! حال آن‌که این برگردان ناتمام است؛ چه، هرچند معنای لغوی تقوی برحسب ریشه لغوی "وقی" به معنای خود نگه‌داری می‌باشد (راغب، ۱۴۱۲: ۸۱)؛ لکن باید دانست که خواه، مقصود از تقوی نگه‌داری نفس باشد و چه پاسداری خویش از

مبتلا شدن به خشم و عذاب الهی، در هر دو صورت، این امر هم در پرتو عمل به واجبات و دستورات خداوند شکل می‌گیرد و هم از رهگذر پرهیز و دوری از گناهان؛ حال آن‌که ترجمه تقوی و افعال آن به پرهیزکاری، فقط به مفهوم کناره‌گیری از گناهان اشاره دارد و تعهد به انجام واجبات را دربر نمی‌گیرد. براین اساس در ترجمه آیات قرآن یا باید خود واژه تقوی را به کار ببریم و مخاطب ترجمه توضیح و تبیین آن را در خارج از ترجمه بیابد و یا لازم است توضیح مختصر و دقیقی در ترجمه تقوی ذکر شود تا جامعیت و بسندگی نسبی ترجمه خدشه دار نشود. بدین سان ترجمه‌های ارائه شده توسط مترجمان مورد پژوهش، همگی دارای کاستی می‌باشد؛ زیرا به جز قمشه‌ای، همگی تقوی را به پرهیزکاری و یا پروا پیشگی ترجمه کرده‌اند. به علاوه، رعایت زمان فعل ماضی و مضارع در برگردان از سوی آن‌ها مورد توجه قرار نگرفته است (ن.ک: ترجمه آیتی). در ترجمه خرماشاهی نیز "تقوی" در این دو آیه گوناگون ترجمه شده! ترجمه شعرانی نیز با ذکر دو فعل "می‌پرهیزند" و "بپرهیزند"، از رسایی و استواری لازم برخوردار نیست.

در ترجمه فولادوند نیز گرچه زمان افعال، مورد توجه قرار گرفته؛ اما کاربرد صرف "پرهیزکاری" از یک سو و اختلاف در کاربرد واژگان ترجمه، مثل "سرای بازپسین" و "سرای آخرت" از دیگر سو، ارائه تصویری رسا و دقیق از آیات را در پی ندارد.

در ترجمه قمشه‌ای تعبیر "اهل تقوا" به عنوان ترجمه برای دو فعل ماضی و مضارع "إِتَّقُوا و یَتَّقُونَ" ارائه گردیده و بدین گونه نه زمان فعل رعایت شده و نه مقصود از تقوی، نمایانده؛ به علاوه در ترجمه دو آیه یکسان، از واژگان ناهمگون استفاده شده است.

در ترجمه مکارم، فعل "اتقوا" در مفهوم مفعولی به "پرهیزگاران" برگردان شده؛ حال آن‌که همین ترجمه با برگردان فعل مضارع "یتقون" در معنای "پرهیزگاران"، تفاوت چندانی ندارد. بنابراین، هم لفظ پرهیزگار دارای مشکل پیش گفته می‌باشد و هم زمان افعال یکسان است!

بنگرید:

ترجمه آیتی: پرهیزگاران را سرای آخرت، بهتر است (انعام/۳۲).
سرای آخرت، پرهیزگاران را بهتر است (یوسف/۱۰۹).
ترجمه خرمشاهی: سرای آخرت برای پرهیزگاران بهتر است (انعام/۳۲).
و سرای آخرت برای پروا پیشگان بهتر است (یوسف/۱۰۹).
ترجمه شعرانی: هر آینه سرای آخرت بهتر است از برای آنان که می پرهیزند (انعام/۳۲).
هر آینه سرای آخرت بهتر است از برای آنان که بپرهیزند (یوسف/۱۰۹).
ترجمه فولادوند: و قطعاً سرای بازپسین برای کسانی که پرهیزگاری می کنند بهتر است (انعام/۳۲).

و قطعاً سرای آخرت برای کسانی که پرهیزگاری کرده‌اند بهتر است (یوسف/۱۰۹).
ترجمه قمشه‌ای: همانا سرای دیگر برای اهل تقوا نیکوتر است (انعام/۳۲).
و محققاً سرای آخرت برای اهل تقوا (از حیات دنیا) بسیار نیکوتر است (یوسف/۱۰۹).
ترجمه مکارم: و سرای آخرت، برای آن‌ها که پرهیزگارند، بهتر است (انعام/۳۲).
و سرای آخرت برای پرهیزکاران بهتر است (یوسف/۱۰۹).
براین اساس، ترجمه پیشنهادی برای دو آیه مورد بحث چنین است:
هر آینه، سرای آخرت برای آنان که (با دوری از گناهان و انجام واجبات) تقوا می‌ورزند،
بهتر است (انعام/۳۲).
هر آینه، سرای آخرت برای آنان که (با دوری از گناهان و انجام واجبات) تقوا ورزیدند،
بهتر است (یوسف/۱۰۹).

۴-۳- نَسَلُكُهُ و سَلَكُنَاهُ

﴿كَذَٰلِكَ نَسَلُكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ (حجر/۱۲).
﴿كَذَٰلِكَ سَلَكُنَاهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ (شعراء/۲۰۰).

دو آیه فوق از جالب‌ترین مواردی است که با وجود یکسانی مفهوم و سیاق در آن دو، دو فعل متفاوت مورد استفاده قرار گرفته است. در این‌که دلیل استعمال متفاوت دو فعل "نسلکه و سلکناه" در آیات مورد بحث چیست؟ برخی گفته‌اند، سوره حجر از آغاز درباره اخبار دروغ پندارندگان رسالت؛ یعنی کفار قریش و کینه‌ورزی و دشمنی آنان نسبت به پیامبر (ص) و رسالت او بوده، لذا فعل در آن، به صورت مضارع آمده تا تداوم دشمنی آنان را نشان دهد؛ در حالی که در آیات پیش از آیه ۲۰۰ در سوره شعراء، به بیان احوال پیامبرانی مانند: نوح و هود و صالح و لوط و شعیب و موسی (علیهم السلام) با اقوامشان می‌پردازد و پس از آن سخن از قرآن کریم به میان می‌آید، آن هم با این وصف که قرآن، تنزیلی از پروردگار جهانیان است و سپس می‌فرماید: ﴿وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ﴾ (شعراء/۱۹۶) که اشاره به تصدیق و تأیید قرآن در کتاب‌های آسمانی پیشین است. در ادامه نیز می‌گوید: "كَذَلِكَ سَلَكْنَا" لذا مناسب بوده تا فعل "سلکناه" به صورت ماضی ذکر شود (ابن‌زبیر، همان: ۷۲۵-۷۲۲).

صاحب تفسیرالتحریر و التنویر نیز، دیدگاه تقریباً مشابهی با ابن‌زبیر دارد، او در ذیل آیه ۲۰۰ از سوره شعراء می‌نویسد:

«معنی و مقصود در هر دو آیه یکسان است؛ اما گزینش فعل مضارع در آیه ۱۲ سوره حجر: ﴿كَذَلِكَ نَسَلَكُهُ فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ برای دلالت بر تجدد و برای این بوده که گمان نشود مقصود از آن فقط خبررسانی از مجرمان گذشته است؛ زیرا کفار قریش را نیز در برمی‌گیرد؛ درحالی که آیه ۲۰۰ سوره شعراء: ﴿كَذَلِكَ سَلَكْنَا فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ﴾ فقط به کفار قریش پرداخته؛ لذا فعل آن در قالب ماضی آمده تا به ابلاغ پیام‌های الهی برای غیر از کفار قریش در زمان‌های گذشته نیز اشاره داشته باشد» (۱۴۲۰: ج ۱۹، ۱۹۸-۱۹۹).

شایان ذکر است: ریشه "سَلَك" در لغت به معنای داخل شدن یا داخل نمودن می‌باشد؛ چنان‌که گفته می‌شود: «سَلَكْتُ الشَّيْءَ فِي الشَّيْءِ فَانْسَلَكْتُ أَيَّ ادْخَلْتُهُ»؛ یعنی چیزی را در چیزی وارد نمودم و وارد شد (ابن‌منظور، ۱۹۸۸: ج ۱، ۴۲۲). براین اساس دو تعبیر

"نسلکه" و "سلکناه" اشاره دارند که خداوند، آیات خود را از راه‌های گوناگون به مجرمان و مخالفان نشان می‌دهد؛ چنانکه گویی در دل آن‌ها وارد شده؛ اما آن‌ها به‌خاطر نداشتن قابلیت یا آمادگی، به‌جای جذب و هضم آن به درون جان خویش، آن را پس می‌زنند! درست مانند غذای مقوی و مفیدی که معده ناسالم، به‌جای جذب، آن را پس می‌زند! چنان‌که ابن‌عاشور در تبیین این معنا می‌نویسد:

«آیات الهی به روشنی و بدون هرگونه ابهام وارد قلوب آن‌ها شد و نشانه‌های درستی آن را از دانشمندان بنی‌اسرائیل نیز بدست آوردند؛ لکن با این وجود بدان ایمان نیاوردند» (۱۴۲۰: ج ۱۹، ۱۹۹).

به نظر می‌رسد که دریافت فوق از دو تعبیر "کذالک سلکناه" و "کذالک نسلکه"، درست نباشد؛ بلکه مقصود این است که هرچند نزول قرآن و حقایق موجود در آن بسیار روشن و متین است؛ لکن همین حقیقت روشن به‌صورتی تمسخرآمیز و درخور ریشخند و در حالتی مورد انکار وارد دل‌های مجرمان می‌گردد. اما این‌که چرا وارد کردن آن حقیقت روشن به دل‌های تبهکاران با این حالت ناپسند به خداوند نسبت داده شده، این امر به اذن عام الهی و مشیت خداوند مربوط می‌باشد که اختیار چنین گزینش ناپسندی را به مجرمان داده؛ لذا هرچند اصل این گزینش و ورود ناشایست توسط مجرمان صورت گرفته و خداوند از این نوع گزینش برای مجرمان یا از اجبار آن‌ها به این‌گونه گزینش پیراسته می‌باشد؛ اما به سبب این‌که اذن چنین گزینشی از سوی خداوند به آنان داده شده؛ لذا آن را به خویش نسبت می‌دهد؛ چنان‌که در موارد دیگری نیز چنین نسبت‌هایی - بر مبنای اذن و مشیت الهی برای انجام یک کار - به او داده شده است (به‌عنوان مثال، ن.ک: انعام/۱۰۷ و ۱۱۲ و ۱۳۷).

براین اساس، ضمیر "ه" در دو فعل: "نسلکه" و "سلکناه" به ذکر و قرآن که در آیات پیش از آن دو مطرح شده، باز می‌گردد، همچنان که ضمیر در "به" در عبارت "لا یؤمنون به" که بلافاصله پس از هر دو آیه ذکر شده نیز به قرآن باز می‌گردد (مکارم، ۱۳۷۴: ج ۱۱، ۳۶). البته از میان مترجمان، فولادوند ضمیر "سلکناه/نسلکه" را به "استهزاء و انکار" باز گردانده که

بنا به توضیحاتی که پیش از این ذکر شد، دریافتی نادرست است.^۳ همچنان که دو فعل ماضی و مضارع: "سلکناه/ نسلکه" را نیز به صورت یکسان ترجمه نموده که پذیرفتنی نیست:

بدین گونه آن [استهزا] را در دل بزهاکاران راه می دهیم (حجر/۱۲).

این گونه در دل های گناهکاران، [انکار را] راه می دهیم (شعراء/۲۰۰).

ترجمه شعرانی از هر دو آیه نیز بسیار نامفهوم است. در یک آیه، فعل "سلک" را ترجمه کرده؛ اما در دیگری ترجمه ننموده است. نیز مرجع ضمیر "ه" را روشن نساخته که همین امر بر نارسا بودن برگردان وی افزوده است:

همچنین در میاریم آن را در دل های گناهکاران (حجر/۱۲).

همچنین مسلوک داشتیم آن را در دل های گناهکاران (شعراء/۲۰۰).

در ترجمه آیتی و خرمشاهی نیز برخی از مشکلات دو ترجمه پیشین همچون: مشخص نکردن مرجع ضمیر و تفاوت در ترجمه فارسی دو فعل "سلکناه" و "نسلکه" وجود دارد.

ترجمه آیتی: راهش را در دل مجرمان این چنین می گشاییم (حجر/۱۲).

بدین سان قرآن را در دل های مجرمان راه دادیم (شعراء/۲۰۰).

ترجمه خرمشاهی: بدین سان آن را در دل گناهکاران راه می دهیم (حجر/۱۲).

بدین سان آن را در دل های گناهکاران راه داده ایم (شعراء/۲۰۰).

در ترجمه قمشه ای نیز تفاوت در چینش واژگان ترجمه دو آیه و تفاوت در افزایش و کاهش عبارات توضیحی در دو آیه و تنوع در ترجمه کلمه "مجرمین" موجب ارائه دو مفهوم تقریباً متفاوت از دو آیه تقریباً یکسان شده و بدین سان تصویر روشنی از مقصود و مراد آیه مطرح نگردیده است:

این گونه ما قرآن را (روشن) در دل زشتکاران وارد سازیم (حجر/۱۲).

ما این قرآن را این چنین در دل تبهکاران گذرانیم و بر آنها به این کتاب اتمام حجت

کردیم (شعراء/۲۰۰).

و سرانجام این‌که در ترجمه مکارم نیز، باتوجه به توضیحات پیشین، مقصود از "کذالک" به‌درستی منتقل نشده و عدم تفاوت در ترجمه دو فعل "سلکناه" و "نسلکه" موجب آسیب به مفهوم درست و روان آیات شده است:

ما این‌چنین (و از هر طریق ممکن) قرآن را به درون دل‌های مجرمان راه می‌دهیم (حجر ۱۲/).

(آری) این‌گونه (با بیانی رسا) قرآن را در دل‌های مجرمان وارد می‌کنیم (شعراء/۲۰۰).

ترجمه پیشنهادی برای دو آیه مورد بحث چنین است:

ما، بدین‌سان (با حالت انکار و استهزاء)، آن (قرآن) را در دل‌های تبهکاران، وارد می‌کنیم (حجر/۱۲).

ما، بدین‌سان (با حالت انکار و استهزاء)، آن (قرآن) را در دل‌های تبهکاران، وارد کردیم (شعراء/۲۰۰).

۵- نتیجه:

۱- بررسی موردی ترجمه فارسی آیات متشابه لفظی مفرد (مطروحه در این پژوهش)، بیانگر آن است که بیشتر مترجمان در برگردان این آیات به ظرافت‌های آن‌ها توجه ننموده؛ لذا کاستی‌های چشمگیری رخ داده است.

۲- در میان ترجمه‌های مورد بحث، ترجمه قمشه‌ای به‌سبب تفسیری بودن، گاه در بیان مفاهیم آیات موفق بوده است؛ هرچند این نوع از ترجمه در صورتی که با تأمل بیشتری ارائه می‌گردید، می‌توانست موفق‌ترین نوع ترجمه برای قرآن باشد. ترجمه معنایی مکارم‌شیرازی نیز در مواردی، در برگردان درست آیات متشابه لفظی موفق بوده است. ترجمه‌های خرماشاهی، فولادوند و آیتی به‌ترتیب در جایگاه پسین قرار می‌گیرند و ترجمه تحت‌اللفظی شعرانی در انتقال مفاهیم آیات متشابه لفظی توفیق چندانی نداشته است.

۳- با توجه به مخاطب خاص ترجمه قرآن، به نظر می‌رسد که ترجمه تفسیری، اگر توسط گروهی از متخصصان حوزه‌های مختلف قرآنی انجام گیرد، می‌تواند در انتقال درست مفاهیم و مراد آیات قرآن، از جمله آیات متشابه لفظی، توفیق بیشتری داشته باشد.

۴- همان‌گونه که پیش از این به‌درستی گفته شده، قرآن‌کریم ترجمه ناپذیراست؛ زیرا بسیاری از ظرافت‌ها و زیبایی‌های آن به هنگام ترجمه از دست می‌رود؛ لکن ترجمه عالمانه و جامع‌نگرانه موجب برکنار ماندن آن از ارائه نادرست مفاهیم قرآن، به‌ویژه در آیات قابل تأمل‌تر متشابه لفظی می‌گردد.

۶- پی‌نوشت‌ها

- ۱- برای بررسی بیشتر درباره پیشینه پژوهش‌های سامان یافته در باب متشابه لفظی، (نک: زرکشی، ۱۴۱۰: ج ۱، ۲۰۲-۲۰۷ پاورقی محقق؛ مهدوی‌راد، ۱۳۸۴: ۲۷-۲۲۷؛ اقبال، ۱۳۸۵: ۲۷۲-۲۷۸).
- ۲- تفسیر و برداشت از قرآن تا وقتی که دلائل قطعی بر آن وجود نداشته باشد، ظنی است (رازی، بی‌تا: ج ۳، ۶۷۴).
- ۳- نیز ن.ک: (طباطبایی، ۱۳۹۰: ج ۱۲، ۱۳۵).

۷- منابع

- * قرآن‌کریم
- ۱- ابن‌جماعه، محمد بن ابراهیم، *کشف المعانی فی المتشابه المثانی*، السعودیه: دار الشریف، (۱۴۱۰ق).
 - ۲- ابن‌زبیر غرناطی، احمد، *ملاک التأویل القاطع بذوی الإلحاد و التعطیل فی توجیه متشابه اللفظ من آی القرآن*، تحقیق: سعید الفلاح، بی‌جا: دار الغرب الاسلامی، (۲۰۰۷م).
 - ۳- ابن‌عاشور، محمد بن طاهر، *التحریر و التنویر*، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، (۱۴۲۰ق).
 - ۴- ابن‌فارس، احمد، *معجم مقاییس اللغه*، تحقیق: عبدالسلام هارون، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، (۱۴۰۴ق).

- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت: دار إحياء التراث العربي، (۱۹۸۸م).
- ۶- ابوحيان، محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، بیروت: دار الفكر، (۱۴۲۰ق).
- ۷- اقبال، ابراهيم، فرهنگنامه علوم قرآن، تهران: امیرکبیر، (۱۳۸۵ش).
- ۸- الهی قمشه‌ای، مهدی، ترجمه قرآن کریم، قم: فاطمة الزهراء، (۱۳۸۰ش).
- ۹- ام، بسام، الإیتقان في متشابهات القرآن، بی‌جا: مكتبة اولاد الشيخ، (۲۰۰۳م).
- ۱۰- انصاری، زکریا، فتح الرحمن بکشف ما یلتبس فی القرآن، تحقیق: محمد علی الصابونی، بیروت: دار عالم الکتب، (۱۴۰۵ق).
- ۱۱- آلوسی، سید محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، (۱۴۱۵ق).
- ۱۲- آیتی، عبدالمحمد، ترجمه قرآن کریم، تهران: سروش، (۱۳۷۴ش).
- ۱۳- پاکتچی، احمد، ترجمه شناسی قرآن کریم، تهران: دانشگاه امام صادق(ع)، (۱۳۹۲ش).
- ۱۴- تفتازانی، سعدالدین، المطول، قاهره: المكتبة الازهرية للتراث، (۱۳۳۰ش).
- ۱۵- جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الإعجاز، شرح و تعلیق: محمد التنجی، بیروت: دار الکتب العربی، (۱۴۲۵ق).
- ۱۶- خرشاهی، بهاء‌الدین، ترجمه قرآن کریم، نسخه الکترونیکی، سایت کتاب قائمیه، <http://www.ghbook.ir>
- ۱۷- خطیب اسکافی، ابو عبدالله، درة التنزیل و غرّة التأویل، تحقیق: محمد مصطفی آیدین، مکه: جامعه أم القرى، (۱۴۲۲ق).
- ۱۸- دحداح، انطوان، معجم قواعد اللغة العربیه، بیروت: مكتبة لبنان، (۱۹۸۱م).
- ۱۹- رازی، محمد تقی، هداية المسترشدين، قم: مؤسسة النشر الإسلامی، (بی تا).
- ۲۰- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات الفاظ القرآن، عراق: طلیعة النور، (۱۴۲۶ق).
- ۲۱- زرکشی، محمد بن عبدالله، البرهان فی علوم القرآن، بیروت: دار المعرفه، (۱۴۱۰ق).
- ۲۲- زمخشری، محمد بن عمر، الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، بیروت: دار الکتب العربی، (۱۴۰۷ق).
- ۲۳- زمخشری، محمد بن عمر، أساس البلاغه، بیروت: دار صادر، (۱۳۳۹ق).
- ۲۴- سامرائی، فاضل صالح، التعبير القرآنی، عمان: دار عمار، (۲۰۰۶م).

- ۲۵- سامرائی، فاضل صالح، درآمدی بر تفسیر بیانی قرآن کریم، ترجمه: حمیدرضا میرحاجی، تهران: سخن، (۱۳۹۲ش).
- ۲۶- سکاکی، سراج الدین ابو یعقوب، مفتاح العلوم، تحقیق: نعیم زررور، بیروت: دار الکتب العلمیه، (۱۴۰۷ق).
- ۲۷- سلیمانان، سمیه و سیاوشی، کرم، «تحلیل تطبیقی ترجمه‌های فارسی آیات متشابه لفظی» (موردکاوی ترجمه‌های آیتی، خرمشاهی، فولادوند، شعرانی، قمشه‌ای و مکارم)، همدان: دانشگاه بوعلی سینا، (۱۳۹۴ش).
- ۲۸- سیوطی، جلال‌الدین، الإیتقان فی علوم القرآن، بیروت: دار ابن اثیر، (۱۴۲۴ق).
- ۲۹- سیوطی، جلال‌الدین، معترك الأقران فی إعجاز القرآن، تحقیق: علی البحاوی، قاهره: دار الفكر العربی، (۱۳۹۲ق).
- ۳۰- شعرانی، ابوالحسن، ترجمه قرآن کریم، تهران: کتابفروشی اسلامیه، (۱۳۷۴ش).
- ۳۱- صفوی، کورش، معنی‌شناسی کاربردی، تهران: انتشارات همشهری، (۱۳۸۲ش).
- ۳۲- صفوی، محمدرضا، ترجمه قرآن براساس المیزان، قم: دفتر نشر معارف، (۱۳۸۸ش).
- ۳۳- طباطبایی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، (۱۳۹۰ق).
- ۳۴- عرب، مرتضی و فرشچیان، رضا، «بررسی ترجمه آیات متشابه لفظی در هفت ترجمه فارسی قرآن کریم»، مجله: پژوهشنامه قرآن و حدیث، شماره ۱۱، ص ۱۲۷-۱۴۸، (۱۳۹۱ش).
- ۳۵- فخر رازی، محمد بن عمر، مفاتیح الغیب؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، (۱۴۲۰ق).
- ۳۶- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم: نشر هجرت، (۱۴۰۵ق).
- ۳۷- فولادوند، محمدمهدی، ترجمه قرآن کریم، تهران: دفتر مطالعات تاریخ، (۱۴۱۸ق).
- ۳۸- فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی، قم: مؤسسه دار الهجرة، (۱۴۱۴ق).
- ۳۹- کرمانی، ابن حمزه، البرهان فی توجیه متشابه القرآن لما فیہ من الحجۃ والبیان، تحقیق: عبدالقادر احمد عطا، بی‌مک: دارالفضیله، (بی‌تا).

چالش‌های ترجمه آیات متشابه لفظی مفرد در قرآن کریم کرم سیاوشی و سمیه سلمانیان

۴۰- مرتضی زبیدی، محمدبن محمد، تاج العروس، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الفکر، (۱۴۱۴ق).

۴۱- مصطفوی، حسن، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، بیروت: دارالکتب العلمیه، (۱۴۲۶ق).

۴۲- مطعنی، عبدالعظیم، خصائص التعبير القرآنی، قاهره: مکتبه وهبه، (۱۴۰۳ق).

۴۳- مکارم شیرازی، ناصر، ترجمه قرآن کریم، قم: دفتر مطالعات تاریخ، (۱۳۷۲ش).

